

ناسازگاری پایگاهی

دکتر منصوره اعظم آزاده*

چکیده

در این مقاله به معرفی ناسازگاری پایگاهی به عنوان یکی از نتایج تفکیک و تمایز در جوامع معاصر پرداخته شده است. گرچه بعضی از پیامدهای این پدیده قبلاً در جامعه ما مورد بررسی قرار گرفته است با این وجود هنوز این واژه در جامعه ما ناشناخته و مبهم باقی مانده است و نیاز دارد تا برای رفع ابهام، مورد کندوکاو بیشتری قرار گیرد. بدین جهت نخست این مفهوم و تحولاتی که منجر به ایجاد و گسترش آن در جوامع امروزی شده است، سپس مجادلات و مباحثات نظری و روشن شناختی آن مورد بحث قرار داده شده و در پایان، جایگاه ناسازگاری پایگاهی در نظام قشر بندی جوامع جدید تبیین و تعیین شده است.

واژه‌های کلیدی: موقعیت اجتماعی - پایگاه اجتماعی - سازگاری پایگاهی - ناسازگاری پایگاهی - تبلور پایگاهی.

مقدمه

مساله عدم هماهنگی در بنیان‌های گوناگون نابرابری و ناسازگاری پایگاهی^۱ از مسایلی است که گرچه کمتر بدان پرداخته شده است، ولی در مطالعات انجام شده اهمیت خود را به اثبات رسانده است و نشان داده است که پیامدها و عوارض گوناگونی برای سطوح خرد و کلان نظام اجتماعی در برداشته است.

بدین ترتیب ناسازگاری پایگاهی پدیده‌ای بسیار مهم و با اهمیت برای جوامع جدید است هر چند این پدیده در اجتماعات کهن‌تر نیز بروز داشته است. اما به طور کلی از هنگام بسط و گسترش تفکیک و تمایز در پی تحریک اجتماعی و رشد فرآیند فردگرایی و فرهنگ مردم سالاری به عنوان یکی از محصولات قشربندی جدید حضوری چشمگیری در بین انواع مختلف جوامع داشته است و به علت عوارض متعدد مورد توجه و علاقه بسیاری از پژوهشگران واقع شده است.

پیگیری سیر مطالعات در این حوزه نشان می‌دهد که از دهه پنجاه به دنبال بحث‌های فراوان در مورد لزوم توجه به ابعاد مختلف و منابع متعدد نابرابری و رده‌بندی نقش و پایگاه‌های گوناگون برحسب کارکردشان در ساختار اجتماعی، ناسازگاری پایگاهی به عنوان یک پدیده نمودار می‌شود.

در این رویکرد هنگامی ناسازگاری پایگاهی رخ می‌دهد که در یک زمینه اجتماعی^۲ مفروض رتبه افراد در ابعاد گوناگون پایگاه و یا موقعیت اجتماعی دارای ناهماهنگی و ناهمخوانی باشد. ناسازگاری پایگاهی نیم رخ واحدی^۳ از جایگاه‌های متفاوت را در سلسله مراتب اجتماعی نشان می‌دهد.

1- Status inconsistency

2- Social context

3- Unique profile

در این منظر به میزانی که موقعیت فرد در یک بعد از سایر ابعاد پایگاه اجتماعی فاصله می‌گیرد، درجاتی از ناسازگاری پایگاهی به وقوع می‌پیوندد (باکارا، ۱۹۹۳: ۲۳).

در این حوزه گرچه نظریه پردازان، سلسله مراتب پایگاهی را به عنوان خاصیت عینی جامعه و یا گروه اجتماعی مفهوم سازی می‌کنند، اما ناسازگاری پایگاهی به عنوان یک خصیصه فردی مطرح می‌گردد و گرچه سلسله مراتب اجتماع توسط ارزش‌ها و هنجارهای جامعه و گروه ساختارمند می‌گردد، ولی پیامدهای فردی و ناسازگاری به عنوان برداشت ذهنی و شناختی از رتبه فردی در ابعاد مختلف درک می‌شود. علی‌رغم این مساله جامعه‌شناسان ناسازگاری پایگاهی را در مفهوم یک واقعیت عینی از تمایزات پایگاهی تا معنای ذهنی افراد و احساس آنها از این تفاوت‌ها به کار می‌برند و بدین لحاظ ناسازگاری را براساس خصایص جمعیت شناختی مثل درآمد، تحصیلات و غیره ارزیابی می‌نمایند. در این حالت گرچه شناخت و احساس فرد از ناسازگاری به عنوان عامل میانجی در بروز دامنه وسیعی از پیامدها دخالت می‌کند، اما هنوز ناسازگاری پایگاهی به عنوان عامل اجتماعی و عینی، نقش متغیر مستقل اصلی را بر عهده دارد (همان ۲۴: ۲۳).

عدم تطبیق ابعاد مختلف پایگاه مثل ثروت، قدرت، منزلت و دانش که به دنبال رشد شهرنشینی و گسترش عواملی همچون عمومیت تحصیلات و غیره فراهم می‌آید، انتظارات، مطالبات و توقعاتی را به وجود می‌آورد که برآوردن آنها شاید از عهده بسیاری از جوامع خارج باشد. انکار این مطالبات می‌تواند عواقب سویی را برای افراد و جوامع در پی داشته باشد. اما از طرف دیگر این ناهماهنگی می‌تواند برای گروهی منشاء بسیاری از جهت‌گیری‌های مثبت روانی و اجتماعی باشد به همین جهت تحقیقات فراوانی در مورد عوارض ناسازگاری پایگاهی صورت گرفته و صور گوناگون نگرشی و رفتاری بدان نسبت داده شده است (رجوع شود به براون و همکاران، ۱۹۸۸).

با مروری بر نتایج این مطالعات می‌توان بعضی از قضایا را از آنها استنتاج نمود بدین گونه که فاصله گرفتن نامتناسب ابعاد پایگاه اجتماعی و یا ناسازگاری پایگاهی گرچه عارضه جوامع جدید می‌باشد و در ظاهر از آن گریزی نیست، اما در جوامع خاص که ناسازگاری در آنها حد و حدود متعادل و متناسبی دارد، نتایج مثبت و گاه سودمند می‌باشد. درمقابل در جوامعی که قادر به ایجاد

هماهنگی لازم (نه همبستگی کامل) بین ابعاد مختلف پایگاه و یا موقعیت اجتماعی نیستند بسیاری از عواقب سوء در سطح کلان و خرد اجتماع را در پی دارد.

طرح مساله و سوال اساسی این بررسی:

ناسازگاری پایگاهی از مفاهیم کلاسیک حوزه نابرابری‌های اجتماعی است که اولین نشانه‌های آنرا در نظریات جامعه‌شناسانی مانند وبر و سوروکین می‌توان مشاهده نمود. وبر در تحلیل خود از بنیان‌های چندگانه نابرابری به گونه‌ای ضمنی مساله ناسازگاری پایگاهی را مشاهده می‌نماید گرچه صریحاً آنرا بیان نمی‌دارد. اما این مفهوم از دهه پنجاه به طور اخص توجه بسیاری از جامعه‌شناسان را به خود جلب نموده و تحقیقات بسیاری را به خود اختصاص داده است. (برگر و دیگران، ۱۹۹۲: ۸۵۰).

این مفهوم از طریق دو رویکرد با جامعه‌شناسی پیوند خورده و وارد حوزه مسایل قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی شده است:

الف: مدلی که طبقات اجتماعی را نه به عنوان یک گروه واقعی بلکه به صورت پیوستاری که صرفاً به منظور مقاصد تحلیلی ایجاد شده است در نظر می‌گیرد.

ب: مدل چند بعدی قشربندی که در ارزیابی لایه‌های اجتماعی به ابعاد چندگانه معتقد است بر طبق نظریات فونکسیونالیستی و مدل‌های سلسله‌مراتبی قشربندی، ایدئولوژی شایسته‌سالاری^۱ توجه‌گرد نظام نابرابری‌های اجتماعی در جوامع بشری بوده و به آن مشروعیت می‌بخشد. بر طبق منطق این ایده افراد در نظام اجتماعی باید براساس صلاحیت و شایستگی خود در لایه‌ای از لایه‌های اجتماعی قرار می‌گیرند و پاداشی دریافت می‌دارند که مستحق آن می‌باشند.

اما به باور بسیاری از صاحب‌نظران آنچه که عملاً در اکثریت جوامع دیده می‌شود، ناسازگاری و عدم تجانس بین ابعاد گوناگون نابرابری و عدم توزیع متناسب منابع ارزشمند و کمیاب جامعه همچون ثروت، قدرت، منزلت در بین اقشار گوناگون می‌باشد (اسلومزینسکی، ۱۹۸۹: ۱۵۰/چلبی،

۱۳۷۵:۲۱۴). عدم هماهنگی در تعادل بین ابعاد چندگانه پایگاه اجتماعی خود و سلسله مراتب اجتماعی ساخت یافته و پذیرفته شده از طرف عموم افراد جامعه، منجر به عدم تجانس و ناسازگاری پایگاهی می‌شود که چگونگی برخورد و تطبیق با آن می‌تواند صورت‌های گوناگون رفتاری و نگرشی به خود گیرد. فرض بر این است که ناسازگاری پایگاهی، ناخشنودی را در بین افراد ارتقاء می‌دهد که این مساله می‌تواند خود منجر به کوشش در تغییر موقعیت اجتماعی فرد و یا ایجاد تغییرات ریشه‌ای در سیستم قشربندی شود.

به دنبال این فرضیه‌ها مطالعات وسیعی بر روی ناسازگاری پایگاهی چه در کشورهای غربی و چه شرقی (عمدتاً سوسیالیستی) صورت پذیرفت که همگی آنان فرض عمومیت پدیده ناسازگاری را به عنوان محصولی از جریانات و تحولات در جوامع جدید تایید نمودند. همچنین بسیاری از این تحقیقات ناسازگاری پایگاهی را به عنوان تبیین کننده بسیاری از روحيات روانی و گرایشات و جهت گیری‌های اجتماعی معرفی نمود (پراون و همکاران، ۱۹۸۸/اسلومژینسکی ۱۹۸۹).

در ایران نیز گرچه تحقیقات چندانی در مورد ناسازگاری پایگاهی صورت نگرفته است، اما بررسی‌های انجام شده در زمینه تحرک اجتماعی نشان می‌دهد تحرکات شغلی که عمدتاً به دنبال عمومیت تحصیلات رسمی و ایجاد تسهیلات گوناگون برای دستیابی اقشار گوناگون به آن، با این اعتقاد که تحصیلات و خصوصاً تحصیلات عالی در هم شکننده مرزهای طبقاتی بوده و امکان تحرک اجتماعی را میسر می‌سازد، صورت پذیرفته است، با تحرکات اقتصادی همراه نبوده است (مقدس ۱۳۷۴-۲۰۰۵).

به عبارت دیگر این تحقیق نشان می‌دهد که جامعه ایرانی نیز به نوعی ناسازگاری پایگاهی را تجربه می‌کند. اما از طرف دیگر هم چنین مشخص می‌گردد که با وجود تحرک تحصیلی و یا حتی شغلی هنوز افراد در موقعیت مناسب خود قرار نگرفته و از امتیازات متناسب با آن بهره‌ای نبرده و مشمول تعادل و سازگاری معقولی در بین ابعاد پایگاه و موقعیت اجتماعی خود نگردیده‌اند. تحقیق دیگر در همین زمینه، فرض عمومیت ناسازگاری پایگاهی را در تهران تأیید می‌نماید. در این بررسی با استفاده از ابعاد گوناگون سرمایه‌های اقتصادی (درآمد ثروت)، فرهنگی (تحصیلات)، سازمانی (قدرت) و منزلتی (منزلت شغلی) و بهره‌گیری از روش انحراف معیار،

بعضی از نتایج منتسب به ناسازگاری پایگاهی مثل روحيات روانی و جهت‌گیری‌های اجتماعی مورد آزمون قرار گرفته است و در نهایت به رابطه سهمی بین متغیرهای وابسته و مستقل رسیده است (چلبی و آزاده، ۱۳۷۹).

با عنایت به مطالب بالا و با توجه به اهمیت پدیده ناسازگاری پایگاهی و عمومیت آن در جوامع جدید و نتایج مثبت و منفی منتسب به آن در سطوح خرد و کلان جامعه در این مقاله به بحث و طرح نظری آن، برای روشن نمودن ابعاد بیشتر ناسازگاری پایگاهی پرداخته شده است.

مفهوم موقعیت و یا موضع اجتماعی^۱

قبل از ورود به بحث ناسازگاری پایگاهی، ابتدا باید موقعیت اجتماعی که عدم تناسب و یا ناسازگاری بدان منتسب است، مورد کنکاش قرار گیرد. فرآیند تعریف، توصیف، تشخیص و توزیع افراد و گروه‌ها را در سطوح مختلف اجتماعی، تفکیک اجتماعی می‌نامند. در این صورت در زندگی روزمره، افراد و گروه‌ها توسط بسیاری از متغیرهای اجتماعی از یکدیگر متمایز می‌گردند.

به دنبال تفکیک اجتماعی، رتبه‌بندی و ارزش‌گذاری موقعیت آنان برحسب اهمیت اجتماعی صورت می‌پذیرد. این رده‌بندی که دارنده آنرا از مزایا و امتیازات خاص اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بهره‌مند می‌سازد، معمولاً از ارزش‌های مشترک جامعه و نفوذ صاحبان قدرت در جامعه نشأت می‌گیرد. ارزش‌های برتر هر جامعه عموماً توسط ساختار قدرت مسلط شکل داده شده و فرآیند افتراق و رتبه‌بندی و ارزش‌گذاری موقعیت‌ها و پایگاه‌های اجتماعی را جهت می‌دهد (تامین ۱۳۷۳: ۳۹-۳۶).

بدین ترتیب میان نظام ارزشی یک جامعه و نظام رده‌بندی و قشربندی آن از طریق ارزیابی و رتبه‌بندی مواضع و موقعیت‌های اجتماعی هماهنگی وجود دارد. در جوامع تا حدودی ذر مورد نقش‌ها، ویژگی‌های فردی و اجتماعی و نظام ارزیابی ترجیحی وفاق وجود دارد که از یک سو

معمولاً موقعیت‌های ارزشمند و منافع برگزیدگان جامعه را تأمین می‌کند و از طرف دیگر قدرت برگزیدگان، سبب جلب افکار عمومی در این راستا می‌گردد (همان: ۵۳).

اما مزایا، امتیازات و پاداش‌های اجتماعی در نوع خاصی از تعاملات اجتماعی شکل می‌گیرد. تعاملات اجتماعی دارای اشکال، اهداف و نتایج خاصی است ولی تنها گونه خاصی از تولیدات و یا نتایج این روابط مطلوب و ارزشمند تشخیص داده می‌شود. این مطلوبیت می‌تواند به صورت نتایج مادی، روانی و یا بعضی دیگر از انواع رابطه جلوه‌گر شود که همگی آنان پاداش اجتماعی نامیده می‌شود. بعضی از انواع پاداش‌ها که قابل مبادله و تغییر می‌باشند، به منابع اجتماعی نام گرفته‌اند. (ماتراس، ۱۹۸۴: ۶).

موقعیت‌های اجتماعی پایه‌های نمادین و مشروع برای درخواست پاداش و منابع تولید شده و یا قابل دسترس در اجتماع می‌باشند. شغل یکی از عناوین عام اجتماعی و تعیین کننده موقعیتها و مواضع در جامعه امروزی می‌باشد.

قواعد نهادی و تشکیلاتی خاصی برای احراز بعضی از موقعیت‌ها وجود دارد. موقعیت‌ها و مواضعی که قواعد احراز آن تعریف شده، دارای الگوهای دستیابی متمایزی ولو به طور غیررسمی می‌باشند. انتخاب و انتساب موقعیت‌ها، توسط سیستم پیچیده‌ای از قواعد صورت می‌پذیرد. این قواعد به کیفیات و ویژگی‌های شخصی و یا پیشینه‌های اجتماعی و یا مقولات و ابعاد موقعیت هم‌چون، سن و جنس و شغل و تحصیلات و غیره برمی‌گردد (همان ۸-۷).

در مجموع مشخص می‌شود که موقعیت‌های اجتماعی نشانگر کنترل متفاوت افراد و گروه‌ها در منابع، پاداش‌ها، محدودیت‌ها و مضایق می‌باشند. سطوح حقوق و یا رتبه هر موقعیت در سیستم‌های گوناگون اجتماعی، براساس ابعاد گوناگونی مثل خصوصیات فردی، فعالیت‌های گذشته و حال در سودمندی آن برای جامعه، عضویت در واحدهای اجتماعی مختلف و یا میزان کنترل بر منابع و پاداش‌ها قرار دارد و توسط قانون، مذهب، اخلاقیات و یا اسطوره‌های فرهنگی و قدرت حاکم حمایت می‌گردد. کیفیات اکتسابی و محول افراد به طور مستقیم یا غیر مستقیم در دسترسی افراد به موقعیت‌ها و مواضع گوناگون در سیستم تولید پاداش و منابع اجتماعی مثل شغل و عضویت گروهی مداخله می‌کند.

موقعیت‌های مشابه، گرایش به تشکیل گروه‌های بالنسبه ثابت و سلسله مراتبی دارند. ثبات و نظم سلسله مراتبی موقعیت‌ها و مواضع گوناگون دارای خصایص هنجاری، الگوهای رفتاری و نگرشی و هم چنین ارتباطات بین گروهی و فراگروهی خاصی است. روابط مختلفی از انقیاد و تسلط، اقتدار و فرمانبرداری، احترام و بدرفتاری در میان این سلسله مراتب وجود دارد. گروه‌های صاحب امتیاز و عنوان سعی در کنترل و تخصیص بیشتر منابع و پاداش‌های مادی و غیر مادی برای خود دارند و از قدرت و نفوذ خود برای مشروعیت بخشیدن به این امر کمک می‌گیرند. گروه‌ها و موقعیت‌ها پائین‌تر گرچه نفوذ و تأثیر کمی بر کنترل منابع دارند ولی از طریق موقعیت‌ها و دستاوردهای گوناگون سعی در کسب منابع و پاداش‌های افزایشی برای خود می‌نمایند.

بدین ترتیب موقعیت اجتماعی نشانگر نظم سلسله مراتبی در سیستم اجتماعی است که موقعیت هر رتبه را در رابطه با سایر مواضع نشان می‌دهد. متصدی هر موقعیت و یا موضع از میزان معینی احترام، انقیاد و کنترل در منابع ارزشمند در جامعه برخوردار می‌شود. اشغال پایگاه اجتماعی، نمایانگر ساختاری است که در آن افراد، مشاغل، درآمد و یا سبک ویژه‌ای از زندگی متناسب با آنرا به دست می‌آورند. شکل‌گیری موقعیت‌های گوناگون بدان لحاظ حایز اهمیت است که دارای پیامدهای فردی و جمعی عدیده‌ای است زیرا که توضیح دهنده محدوده وسیعی از رفتارها، نگرش‌ها و ارتباطات بین گروهی و فردی می‌باشد (آرگیل ۱۹۹۴-۲۸۸) و به همین جهت در تحقیقات جامعه شناختی کمتر پدیده‌ای مستقل از تغییرات آن، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

تحول در نظام قشربندی جوامع معاصر: پایه‌ای برای ورود ناسازگاری پایگاهی به مباحث قشربندی

بسیاری از نظریه پردازان معتقدند که با تحول در نظام اجتماعی، الگوهای نابرابری در جوامع کنونی تغییر کرده است. این گروه بر این باورند که طبقه گرچه مقوله‌ایست اجتماعی که به روابط تولید، توزیع، مبادله، مصرف و یا روابط اقتصادی اشاره دارد، اما خود توسط بسیاری دیگر از ارتباطات اجتماعی همچون سبک زندگی، تجربیات تحصیلی، تخصصی و مهارت‌ها، الگوهای سکونت و مسکن‌گزینی، سن، جنس، قومیت، نژاد و غیره احاطه گردیده و تحت تأثیر قرار

می‌گیرد. این در هم تنیدگی ابعاد گوناگون نابرابری به شکل‌گیری ایده تفکیک و جدایی^۱ حوزه قشربندی اجتماعی کمک نموده است. ایده تفکیک و جدایی ایده‌ای جدید نیست و به نظریات وبر بر می‌گردد. وبر با طرح گروه‌های منزلتی در درون طبقات و وجود بنیان‌های گوناگون برای نابرابری و گروه‌بندی‌های اجتماعی در واقع پیش‌آهنگ معرفی این ایده بود. سپس دارندورف با استفاده از آن، در نقد نظریات مارکس وجود گروه‌های مختلف مهارتی در درون طبقه کارگر و گروه‌های تخصصی، فنی، خدماتی در درون طبقه متوسط و گروه‌های گوناگون مالکیت و مدیریت در درون طبقه سرمایه‌دار اشاره می‌نماید. بدین ترتیب نوع کنترل، تخصص، دانش، مهارت و غیره در درون طبقات گوناگون به تفکیک آنها می‌انجامد (برادلی ۱۹۹۶: ۲۵-۲۱).

تئوری‌های لیبرالی که در واکنش به نظریات مارکسیستی و پیش‌بینی‌های آن با توجه به تغییرات ایجاد شده در جوامع به وجود آمده به عنوان منطبق صنعتی شدن، تضعیف طبقات را در جوامع جدید مطرح نمودند. به نظر این گروه با پیشرفت جوامع صنعتی، بعلت تحرک اجتماعی و افزایش فرصت‌های زندگی، دیگر طبقات در شکل سنتی خود وجود نخواهند داشت. در این منظر سیستم اجتماعی جدید به بهره‌برداری کارآمدتر از منابع انسانی نیازمند است که در بسط تمیهداتی از قبیل آموزش عمومی، برابری در نهادهای آموزشی و جایگزینی معیارهای اکتساب به جای انتساب در تمام زمینه‌های انتخاب اجتماعی، خود را نمودار می‌سازد (گلدتورپ، ۱۹۹۶: ۴۸۳-۴۸۲).

به نظر لاک وود^۲ نیز با وسعت گرفتن صنایع کارخانه‌ای، بوروکراسی و عقلانیت در امور به کارگیری متخصصین، ذهنیت و برداشت کارگران از خود تغییر نموده و آنان را دارای سبک‌های زندگی و ارزش‌های خصوصی متفاوتی از کارگران سنتی کرده است (لاک وود ۱۹۸۲: ۷-۳۶۴). در همین زمینه در تحقیقی دیگر رابرتس^۳ و همکارانش نشان می‌دهند که درک از موقعیت طبقاتی بر تفکیک و جدایی اثر می‌گذارد. بعضی از افراد کارگر خود را عضو طبقه متوسط

1- Fragmentation

2- Lockwood

3- Roberts

می‌دانند در حالی که برخی از یقه سپیدان خود را کارگر می‌پندارند. وضعیت عینی طبقاتی براساس گروه‌بندی‌های شغلی و تعیین طبقه ذهنی از طرف خود فرد دست به دست یکدیگر داده و موقعیت طبقاتی چندگانه‌ای^۱ را فراهم می‌آورد (برادلی، همان: ۲۲).

برن و روتمن معتقدند که برای مطالعه نابرابری در جوامع سرمایه‌داری باید مراحل انتقالی را در نظر گرفت. در وضعیت کنونی این جوامع، ناهمگنی بین کارگران و تمایزات دقیق براساس مهارت‌ها، خدمات، فرصت و شبکه‌های زندگی از ظهور طبقه واحد جلوگیری کرده و گروه‌های منزلی خدماتی و تخصصی را جایگزین آن ساخته است (برن و روتمن، ۱۹۹۵: ۳-۳۱).

به همین ترتیب بسیاری از نظریه‌پردازان دیگر معتقدند که در دهه‌های پایانی قرن بیستم علم و دانش و تخصص، منبع اصلی تمایزات در قدرت می‌شود. به نظر این گروه، طبقات اجتماعی را در این جوامع کارکنان علمی، خدماتی و تولیدکنندگان دانش تشکیل می‌دهند (دراکر ۱۳۷۵: ۲۰).

سرمایه انسانی که در دانش و مهارت افراد تجسم می‌یابد و سرمایه اجتماعی ایجاد شده از طریق گسترش ارتباطات اجتماعی، با تغییر انسان‌ها، شیوه‌ای جدید از رفتار را می‌آفریند که خود منبع جدیدی در کسب قدرت در جوامع جدید محسوب می‌گردد (کلمن ۱۳۷۷: ۵-۴۶۴).

در کنار سرمایه انسانی و اجتماعی، سرمایه فرهنگی نیز در ایجاد طبقه اجتماعی دخالت کرده و از تقلیل آن به عوامل اقتصادی صرف جلوگیری می‌نماید. سرمایه فرهنگی نتیجه طبقه اجتماعی و تحصیلات افراد است که تمایلات درونی شده در ساختارهای ذهنی را در روابط عینی موقعیت‌های خاص متجلی می‌سازد و رابطه‌ای شدید را بین پایگاه‌های اجتماعی و تمایلات درونی صاحبان آن به نمایش می‌گذارد. سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، شبکه‌های زندگی مشابهی را برای گروه‌های اجتماعی به ارمغان آورده و عادات خاصی را در آنان پایه‌ریزی می‌نماید که در عین عملی بودن پویا و فعال است (بورديو، ۱۹۹۴: ۷-۱ و ۹۶-۸۵).

عده دیگری از تئوریهای منتقد سرمایه‌داری که دارای مایه فرهنگی بیشتری هستند و به پست مدرنیسم معروفند نیز سلسله مراتب مرسوم در جوامع را مورد سوال قرار داده و ایده تنوع فرهنگی و

تکثرگرایی اجتماعی را رونق بخشیده‌اند. در واقع ایده تفکیک و گونه‌گونی، هسته مرکزی تئوری‌های پست مدرن را تشکیل می‌دهد. در نظر اینان جوامع در دهه‌های جدید دارای تقسیمات متنوع‌تری شده و روابط قدیمی جای خود را با گروه‌بندی‌های اجتماعی پیچیده‌تر تعویض نموده‌اند (برادلی، ۱۹۹۶: ۴۳-۳۷).

تئوری‌های جدید قشربندی به ایده تفکیک و جدایی اهمیت بیشتری داده‌اند. در این منظر گروه‌بندی‌های اجتماعی جدید کاملاً متحرک و سیال بوده و افراد هویت خود را از منابع وسیع‌تری، شامل جنسیت، قومیت، نژاد، پایگاه‌های مادی، الگوهای مصرف و سکونت کسب می‌نمایند. بدین ترتیب ابعاد نابرابری وسعت بیشتری گرفته و علاوه بر سرمایه مادی و منزلتی مرسوم، عوامل گوناگون دیگری مثل تحصیلات، تخصص، مهارت‌ها ... در تعیین وضعیت اجتماعی افراد و گروه‌ها بر روی مقیاس موقعیت اجتماعی^۱ مؤثر واقع می‌شوند و سیستم‌های قشربندی چند بعدی را فراهم می‌آورند، به گونه‌ای که افراد می‌توانند جایگاه‌های گوناگونی را در هر یک از این ابعاد اشغال نمایند.

مفهوم ناسازگاری پایگاهی^۲ در ادبیات قشربندی:

بحث از بنیان‌های چندگانه و متکثر نابرابری‌های اجتماعی و مقیاس‌های گوناگون موقعیت اجتماعی و ارتباط آنها با هم، ضرورتاً به تناسب و یا تناقض بین این ابعاد می‌انجامد. به طور کلی تبیین رفتار با رجوع به پیوستگی و سازگاری اجتماعی در سنت جامعه‌شناسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و بسیاری از نظریه پردازان گرایش‌های اصلی اجتماعی و فشارها و جدایی‌ها را در سیستم اجتماعی برحسب تضاد و تناقضات داخلی جامعه تبیین می‌کنند. به عنوان مثال، بسیاری از جامعه‌شناسان وقوع انقلاب را در فرانسه نتیجه احساس جدایی و گسستگی بین موقعیت طبقاتی و پایگاه منزلتی طبقه متوسط دانسته‌اند و یا قدرت گرفتن فاشیزم را در آلمان نتیجه تباین بین پایگاه ارتش و اشرافیت در قبل از جنگ جهانی اول و بعد از آن ذکر کرده‌اند (لازارسفلد ۱۳۷۰: ۲-).

1- Social position scale

2- Status inconsistency

۱۷۱/رازیدس، ۱۹۷۶:۸۶). در نظریات مارکس عدم تجانس طبقه کارگر با جامعه و ایجاد گرایش‌های انقلابی، در حالی که طبقات دیگر حالت ارتجاعی دارند و یا این که هنگامی انقلاب رخ می‌دهد که طبقه کارگر کل متجانسی را تشکیل دهد، از این منظر قابل توضیح می‌باشد. بنظر مارکس تا هنگامی که کارگران مجموعه‌ای از افراد جدا با مهارت‌ها و درآمدهای گوناگون باشند، کمتر از منافع مشترک خود آگاه بوده و در نتیجه نمی‌توانند به گروهی واحد تبدیل شوند (رازیدس: همان: ۴۴).

نظریات وبر در مورد طبقه اجتماعی به خاطر در نظر گرفتن بنیان‌های مختلف نابرابری اجتماعی، معمولاً پایه‌ای برای مطالعات ناسازگاری پایگاهی قرار می‌گیرد. به نظر وبر در نظام‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، قدرت به گونه‌های متفاوتی اعمال می‌گردد که البته همیشه نه گسستگی کامل و نه همبستگی کامل بین آنان برقرار می‌باشد. به عبارت دیگر هم افراد می‌توانند رتبه‌ای مشابه در مقیاس موقعیت‌های نظام‌های سه‌گانه داشته باشند و یا این که وضعیت آنان با یکدیگر مطابقتی نشان ندهد. طبقه، گروه منزلتی و حزب قدرتی را به وجود می‌آورند که ناشی از منابع متفاوتی است و میزان آن در جوامع معین باید توسط پژوهش تجربی ارزیابی شود (گراب، ۱۳۷۳:۷۹).

همانند کلاسیک‌ها، کارکرد گرایان ساختاری که ایده شایسته‌سالاری را مطرح می‌نمایند و یا اکثر جامعه‌شناسان معاصر که به بنیان‌های چندگانه نابرابری و عدم تناسب^۱ بین آنها و جایگاه‌های متناقض^۲ معتقدند، همگی بطور صریح یا ضمنی، به مساله ناسازگاری پایگاهی اشاره دارند، به گونه‌ای که به نظر رازیدس تحلیل سازگاری پایگاهی گرچه که هنوز خود را به طور کامل ثابت نکرده است ولی ابزار پرارزشی برای بیان حالات و گرایش‌های جامعه می‌باشد (رازیدس، ۱۹۷۶:۸۶).

۱- نظریه پردازان نووبری و نئومارکسیست مثل پارکین و رایت

مفهوم تجانس و سازگاری پایگاهی و به بیان لنسکی تبلور^۱ پایگاه به دوران‌های قدیم بر می‌گردد. در تمام جوامع کاستی و یا رسته‌ای^۲ می‌توان درجه بالایی از تبلور پایگاهی را مشاهده نمود، بدین گونه که پرستیژ بالا منجر به قدرت پایگاهی شده و این هر دو موقعیت طبقاتی بالا را نیز فراهم می‌آورد. سیستم کاستی و رسته‌ای قشربندی نه تنها اقشار گوناگون را یگانه می‌ساخت بلکه باعث تبلور و تثبیت آنها به صورت دائمی می‌شد. اگر در چنین سیستمی بین عناصر و ابعاد پایگاه طبقاتی، پرستیژ و قدرت، ناسازگاری و عدم تطابق به وجود می‌آمد، آنگاه این امر، انحراف از هنجارهای سیستم اجتماعی و فرهنگی محسوب می‌گردید (همان).

در جوامع جدید، با توجه به گسترش صنایع و تکنولوژی ارتباطی که با خود بسط آموزش رسمی و تفکیک مواضع تخصصی را به همراه داشته است ناسازگاری پایگاهی به درجات بیشتری خصوصاً در اقشار متوسط قابل مشاهده می‌باشد. بسیاری از پژوهشگران معتقدند که در جوامع امروزی تخصیص موقعیت‌ها برخلاف ادعای شایسته سالاری بیشتر بر اساس تصادف تا استحقاق صورت می‌پذیرد و بنظر این گروه به طور کلی ناسازگاری پایگاهی از نتایج طبیعی تفکیک اجتماعی در جوامع مدرن است (اسلومژینسکی ۱۹۸۹: ۱۵۰).

بر طبق ایده شایسته سالاری برای کسب موقعیت شغلی، افراد باید کیفیات و شایستگی‌های خاصی را احراز نمایند و این موقعیت به نوبه خود با درآمد مناسبی پاداش داده شود. بدین ترتیب تطابق کاملی بین ایده شایسته سالاری و مفهوم ثنوریکی سازگاری عینی پایگاهی به وجود می‌آید. اما آنچه بررسی‌های متعدد در جوامع غربی و شرقی نشان می‌دهد این است که سازگاری پایگاهی، انحرافی از هنجارهای موجود در جامعه تلقی نمی‌گردد (همان).

سازگاری پایگاهی در ادبیات قشربندی به تناسب و تطابق موقعیت فرد در دسترسی به منابع ارزشمند جامعه یعنی دارایی، قدرت، پرستیژ ... اطلاق می‌گردد. بنظر ولسلی شرام هر گاه اجزاء

1- Crystallization

2- Estate

مختلف یک پایگاه در مقیاس‌های گوناگون موقعیت‌های اجتماعی به گونه‌ای برابر رتبه‌بندی شوند در این صورت پدیده تجانس و سازگاری پایگاهی رخ می‌دهد (شرام، ۱۹۹۰: ۹-۴۹۶).

هنگامی که در تمامی ابعاد پایگاه اجتماعی، موقعیتی بالا، متوسط و یا پایین ارزیابی گردد، به بیان لنسکی پایگاه متبلور^۱ می‌گردد. این مفهوم در زبان لنسکی و پیروان وی، تطابق بین اجزاء پایگاه و یا رتبه‌های فرد در محورهای مختلف بنیان‌های نابرابری اجتماعی را می‌رساند. موقعیت‌های اجتماعی یا ثروت، دارایی و درآمد بالا، پرستیژ، منزلت اجتماعی و قدرت و نفوذ زیاد و معلومات و دانش وسیع به لحاظ پایگاهی تبلور یافته و سبب تثبیت دقیق تمایزات پایگاهی می‌گردد. نقصان و یا عدم تطابق در هر یکی از این ابعاد، این سازگاری را در هم شکسته و امکان تغییر و جابه‌جایی و تحرک اجتماعی را فراهم می‌سازد (رازیدس، ۱۹۷۶: ۸۳).

سازگاری پایگاهی نمایانگر بسیاری از روندهای شکل‌گیری در قشربندی اجتماعی است. افراد با درآمد بالاتر، شغل و تحصیلات عالی گرایش بیشتری به بهره‌مندی از پرستیژ و حیثیت بالا، خانواده مستحکم، فرصت‌های زندگی مناسب‌تر و متفاوت در تعاملات اجتماعی و قدرت قانونی و سیاسی متناسب دارند و این عوامل به نوبه خود منجر به حفظ و افزایش موقعیت و پایگاه اجتماعی آنان می‌شود.

این افراد و گروه‌ها دارای منابع، انگیزه و مهارت کافی برای تثبیت موقعیت طبقاتی و اطمینان از تداوم آن بوده و خصوصاً از طریق ترتیب دقیق و جامعه‌پذیری گروهی، عوامل و ابعاد پایگاهی را تقویت کرده و سبب توارث طبقاتی می‌گردند (رازیدس، همان: ۸۴).

ناسازگاری پایگاهی در شهرهای بزرگ و در میان بسیاری از گروه‌های اجتماعی قابل مشاهده است. در این میان طبقه متوسط شهری مثل مدیران و کارکنان متخصص (تکنوکراتها) که درآمد نسبتاً خوبی نیز دارند ولی از قدرت اجتماعی و سیاسی لازم بهره نمی‌برند، به خوبی این مساله را تجربه می‌کنند (همان).

بدین ترتیب ناسازگاری پایگاهی شاخه‌ای از تئوری‌های قشربندی و مشخصاً منشعب از تئوری‌های کارکردی آن می‌باشد، گرچه تئوری‌های نئوبری و نئومارکسیست که به جایگاه‌های متناقض در ساختار قشربندی جوامع جدید معترفند و بطور ضمنی و از دید خود به آن اشاره دارند، خصوصاً در تغییرات سریع اجتماعی، تاثیر ناسازگاری پایگاهی بر شکل‌گیری سیستم نابرابری را بیشتر می‌دانند.^۱ در ناسازگاری ابعاد موقعیت اجتماعی، رفتارها و نگرش‌های متناقضی شکل می‌گیرد.

مطالعات بسیاری در مورد پیشداوری، مشارکت اجتماعی و حتی بسیاری از بیماری‌ها مثل سکنه و سرطان و ارتباط آن با ناسازگاری پایگاهی صورت پذیرفته است و ادبیات حجیمی در مورد انتقادات روش شناختی این رویکرد به وجود آمده است که عموماً به عدم تفکیک اثر اصلی متغیرهای پایگاه از تاثیر متعامل ناسازگاری پایگاهی اشاره دارند. همین مساله به کوشش‌های فراوانی برای کنترل متغیرهای پایگاه اجتماعی دامن زده و روش‌ها و مدل‌های جدید آماری را برای شناسایی تاثیر ناسازگاری پایگاهی پیشنهاد نموده است (درسلر، ۱۹۸۸: ۷۹).

مروری کوتاه بر تاریخچه ناسازگاری پایگاهی:

نزدیک به پنجاه سال پیش مفهوم ناسازگاری پایگاهی با تردید لنسکی در مورد گرایشات سیاسی اقلیت‌های ثروتمند پا به عرصه وجود گذاشت. سؤال اصلی لنسکی این بود که چرا اقلیت‌ها علی‌رغم تمکن مالی از عقاید آزادیخواهانه طرفداری می‌نمایند. به منظور پاسخگویی بدین سوال وی مفهوم تبلور پایگاهی^۲ را که بعدها سازگاری پایگاهی خواند، ابداع نمود. وی در بررسی خود بدین نتیجه رسید که در صورت عدم سازگاری بین تحصیلات و شغل و یا قومیت و درآمد، افراد دارای گرایشات سیاسی آزادیخواهانه خواهند گردید (لنسکی ۱۹۵۴ و ۱۹۵۶).

۱- به عقیده نئومارکسیستها نیز جایگاه‌های متناقض در شکل‌دهی ساختار طبقاتی جوامع امروزی دارای نقش ویژه‌ای می‌باشند.

قبل از لنسکی در سال ۱۹۴۴ اسمولیان^۱ یادآور شده بود که پذیرش مفاهیم ویر در مورد طبقه، پایگاه و حزب (قدرت) این الزام را به وجود نمی‌آورد که افراد در هر سه بعد قشربندی به یکسان رتبه‌بندی شوند و در این صورت آنان اشکال رفتاری متفاوتی را از خود بروز خواهند داد. بعد از این اظهار نظر لنسکی اولین کسی بود که سعی نمود مفاهیم سه گانه ویر را عملکردی نموده و طرق رتبه‌بندی افراد را نشان دهد. سپس لنسکی با ابداع واژه بعد غیر عمودی^۲ پایگاه و با بحث در مورد سایر تاثیرات ساختاری وابسته به پایگاه در جامعه بر درک و رفتار بشری مفهوم‌سازی خود را در این باب گسترش داد (اسمیت ۱۹۹۶). اولین تعریف لنسکی از ناسازگاری پایگاهی با استفاده از معادله زیر عملی گردید.

$$SI = \sum_{I=1}^4 \sqrt{(X_I - X_{MI})^2}$$

در این مدل واژه‌ها بدین گونه تعریف شده است:

X_2 = درآمد

X_3 = تحصیلات

X_1 = شغل

X_4 = قومیت / نژاد

تمامی عامل‌ها در این مدل دارای وزن یکسان بوده و استاندارد می‌باشند (اسمیت ۱۹۹۶). مدل لنسکی گرچه در بسیاری از تحقیقات استفاده گردید اما بعداً مورد انتقادات روش شناختی واقع شد.

در سال ۱۹۶۴ بلی لاک^۳ از فرمول لنسکی با استفاده از ارزیابی ریاضی انتقاد نمود. بنظر بلی لاک مدل اولیه لنسکی می‌توانست به صورت زیر درآید:

$$Y = ax_1 + bx_2 + cx_3 + dx_4$$

1- EB. Smullyan

2- non-vertical

3- Blalock

در اینجا Y متغیر وابسته و X_1 و X_2 و X_3 ابعاد اجتماعی است که نمی‌تواند اثرات پایگاه را از خود حذف نماید. در حالی که نسکی ناسازگاری پایگاهی را بعد غیر عمودی و یا عمود شده بر سایر ابعاد پایگاه می‌دانست و در نتیجه از آن مستقل می‌دید.

راه حل بلی لاک در این مورد در نظر گرفتن ناسازگاری پایگاهی به عنوان تعاملات چندگانه ابعاد پایگاه بود. اساس این رویکرد بر معیارهای ریاضی قرار داشت. بدین ترتیب بلی لاک در مورد تفاسیر جامعه‌شناختی و یا روانشناختی آن توضیحی نداد و نشان نداد که براساس واژه تعاملات چندگانه، به لحاظ تئوریک ناسازگاری پایگاهی چه می‌باشد (بلی لاک، ۱۹۶۶).

در سال ۱۹۷۲ براساس نظر بلی لاک، جکسون و کرتیس^۱ پژوهشی را برای یافتن تجربی تاثیر ناسازگاری پایگاهی با ۴۳ متغیر وابسته ترتیب دادند. سپس با استفاده از مدل تعاملات سه گانه متغیرهای اندازه‌گیری شده پایگاه اجتماعی، متغیرهای خود را مورد آزمون قرار دادند. مدل جکسون و کرتیس به صورت تابع زیر بود:

$$Y = ax_1 + bx_2 + cx_3 + dx_1x_2x_3$$

در این مدل $X_1X_2X_3$ نشانگر تعاملات سه گانه ابعاد پایگاه اجتماعی و نهایت ناسازگاری پایگاهی بود (اسمیت، ۱۹۹۶).

با استفاده از این مدل، آنها دریافتند که تاثیر ناسازگاری بر متغیرهای وابسته اندک است اما مشخص نشد که این نتیجه چه مفهومی برای تئوری اجتماعی دارد.

در سال ۱۹۷۴ هارتمن، فرضیات حوزه ناسازگاری پایگاهی را بازبینی کرده و اظهار داشت که پایگاه اجتماعی خود دارای ابعاد انتسابی مثل جنس، نژاد و قومیت و سن می‌باشد. بدین ترتیب پایگاه اجتماعی می‌تواند براساس قشربندی تعریف شود. اما وی در مورد امکان ترکیب ابعاد انتسابی و اکتسابی پایگاه بحثی نکرد (هارتمن، ۱۹۷۴).

اما از آنجاییکه در بررسی‌های تجربی بهره‌مندی تئوریک منوط به استفاده سیستماتیک و هم‌آهنگ تعاریف واژه‌هاست، این تعریف هارتمن تنها به پیچیده‌تر شدن و وسیع‌تر شدن محدوده

مفهومی ناسازگاری کمک می‌کرد و وفاق موجود را در یگانه‌سازی مفهومی ناسازگاری پایگاهی مورد تردید قرار داد.

برای مشکلات مفهومی و روش شناختی ناسازگاری پایگاهی هاپ^۱ در سال ۱۹۷۵ مدل جدیدی را ارائه نمود. به نظر وی تعاملات چندگانه بلی لاک، تئوری اولیه لنسکی را در زمینه‌های روش شناختی محدود و مقید ساخته و از معنای اولیه خود باز می‌دارد. به منظور سادگی، هاپ مدلی از ناسازگاری پایگاهی با دو بعد ارائه می‌کند.

به نظر هاپ ناسازگاری می‌تواند به عنوان پیامد تحرک اجتماعی در نظر گرفته شود. به لحاظ تئوریک هاپ، ناسازگاری و تحرک اجتماعی را با یکدیگر در یک زمینه ساختار اجتماعی و شناختی پیوند می‌دهد (هاپ ۱۹۷۵).

مدل پیشنهادی هاپ برای ناسازگاری به قرار زیر بود:

$$Y = ax_1 + bx_2 + c(x_1 - x_2)$$

بلی لاک به لحاظ ریاضی همان انتقادات وارد بر مدل لنسکی را دو مرتبه بر این مدل مطرح نمود و هاپ مدل خود را به صورت زیر بازنویسی کرد:

$$Y = a(x_1 + x_2) + b(x_1 - x_2)$$

این مدل گرچه اشکالات ریاضی مدل را رفع نمود اما به بحث‌ها پایان نبخشید.

هورنانگ در سال ۱۹۷۷ از مدل هاپ استفاده کرد و رابطه‌ای مثبت بین ناسازگاری و فشار روانی را به دست آورد. به نظر هورنانگ نه تنها میزان‌های ناسازگاری در پیش‌بینی رفتار متغیر وابسته مؤثر می‌باشد بلکه تأثیر آن بر اساس موقعیت کلی افراد در سلسله مراتب کلی پایگاه‌ها نیز تفاوت می‌کند (هورنانگ ۱۹۷۷).

در حالی که بعضی تحقیقات به بی اعتباری این مفهوم اشاره داشتند ویلسون و زارچر^۱ بارد نظریات بلی لاک و پذیرش پیشنهادات هاب از واژه ناسازگای پایگاهی دفاع نمودند. مدل پیشنهادی آنان به قرار زیر است:

$$Y=a(\text{status})+b(I-E)+c(I-O)+e(I-R)+f(O-R)+g(E-R)$$

درآمد I = و تحصیلات E = و شغل O = و نژاد R = (اسمیت، ۱۹۹۶)

زیممن^۲ در سال ۱۹۷۸ پیشنهاد می کند که ممکن است افراد براساس بالاترین رتبه در مقیاس های سه گانه رفتار نمایند. مهم ترین نتیجه این بررسی ملاحظه گروه های مرجع در هنگام ارزیابی ناسازگاری پایگاهی است (اسمیت، ۱۹۹۶).

ویت^۳ دو مدل برای تعریف ناسازگاری پایگاهی با نظم مرتبه صفر و مرتبه یک برای پایگاه به همراه متغیرهای تصنعی که ناسازگاری پایگاهی را اندازه گیری می کند، پیشنهاد می نماید:

$$Y=ax_1+bx_2+cT_1+dT_2$$

$$Y=a(x_1+x_2)+bT_1+cT_2$$

در مقابل سیسمون^۴ در سال ۱۹۸۵ با الهام از مدل جکسون و کرتیس و استفاده از تعاملات چندگانه ابعاد پایگاه مدلی را ارائه می کند. وی ابعاد پایگاه را با تحصیلات، شغل و مذهب نشان می دهد. استفاده از مذهب بعنوان بعدی از پایگاه، انتقاداتی را بهمراه می آورد زیرا که مقوله بندی مذاهب گوناگون از منطبق یگانه ای تبعیت نمی نماید (همان).

هلمز و باتلر^۵ در پژوهش خود ناسازگاری را با توجه به زمان در نظر می گیرند. آنان نشان می دهند که پرسنل ارتش با رتبه پایین و مدت خدمت طولانی به جدایی نژادی بیشتری تا دیگران باور دارند. همچنین براون^۶ و همکارانش در سال ۱۹۸۸ ناسازگاری را با توجه به گروه های مرجع

1- Wilson and Zutcher

2- Zimmer man

3- Whitt

4- Simpson

5- Holmes and Butler

6- Brown

مورد توجه قرار می‌دهند. براون با استفاده از ابعاد پایگاه لسنکی، نمره ناسازگاری را با مقایسه با میانگین ملی بدست می‌آورد (براون، ۱۹۸۸).

شرام^۱ در سال ۱۹۹۰ ناسازگاری پایگاهی را به عنوان یک پدیده دو طرفه در نظر می‌گیرد. شرام با الهام از لسنکی ناسازگاری را ناشی از رتبه‌های نابرابر یا متناقض فرد عامل در سلسله مراتب مختلف اجتماع می‌بیند. یکی از نوآوری‌های شرام، تعریف ناسازگاری پایگاهی به عنوان روابط دو طرفه‌ای است که نابرابری را بین دو عامل در طول یک بعد ساختاری واحد در نظر می‌گیرد. از طرف دیگر شرام ناسازگاری پایگاهی را از سطح کلان به سطح خرد آن تقلیل می‌دهد (شرام، ۱۹۹۰).

انگل از دیگر نظریه پردازانی است که قبل از شرام و در سال ۱۹۸۸ بیان داشت که تحقیقات انجام گرفته در زمینه ناسازگاری پایگاهی معرف کاملی برای این تئوری نمی‌باشد و نمی‌تواند به درستی آن را پوشش دهد. به نظر وی مفهوم رابطه‌ای ناسازگاری پایگاهی مورد غفلت قرار گرفته است. در این معنا ناسازگاری پایگاهی به عنوان رابطه‌ای خاص بین حداقل دو واحد^۲ اجتماعی و با ملاحظه حداقل دو بعد در نظر گرفته می‌شود. از طرف دیگر در رویکردهای فردگرایانه ناسازگاری برحسب درجه مطابقت رتبه‌های یک واحد اجتماعی تعریف می‌شود و در آن ساختار تعاملات اجتماعی به کناری نهاده می‌شود. هم چنین جنبه مورد غفلت دیگر، منظر پیچیده‌تر و چند سطحی^۳ مقداری ناسازگاری پایگاهی است. تحلیل رتبه‌ای چند بعدی^۴ ناسازگاری متضمن چندین مفهوم است. یکی از این مفاهیم نابرابری رتبه‌هاست^۵. در نابرابری رتبه‌ای باید حداقل دو بعد پایگاه اجتماعی واحدهای اجتماعی با یکدیگر مقایسه شوند. نابرابری رتبه‌ای به معنای میزانی است که در آن پاسخگو و طرف مقابل وی به واسطه ابعاد مختلف پایگاه دارای روابط گوناگونی با یکدیگر

1- Shrum

2- Unit

3- Multi Level

4- Multi Dimont rank

5- Rank Incongrance

شوند. میزان ضعیف آن نشانگر تفاوت در یک بعد و میزان شدید آن بیانگر تفاوت در هر دو بعد می‌باشد. نابرابری رتبه‌ای در روابط اولیه مثل روابط دوستانه می‌تواند تأثیرگذار باشد (انگل ۱۹۸۸: ۲۸۷-۲۸۶).

عدم عامل رتبه‌ای^۱ به درجه جدایی رتبه‌ها در یک پایگاه مفروض اشاره دارد. این مفهوم جلوه فردگرایانه ناسازگاری می‌باشد.

تقاطع^۲ و عدم توافق رتبه‌ای^۳ مفاهیمی هستند که در مورد افراد اشغال کننده پایگاه صدق نمی‌کنند بلکه به مجموعه‌های اجتماعی^۴ اطلاق می‌گردد. هر دو مفهوم خصوصیات ویژه‌ای ساختار اجتماعی را یعنی ویژگی‌هایی با نظم سطح بالاتر^۵ را نشان می‌دهد. در جوامع طبقاتی هیچ پیوند و تقاطعی بین مجموعه‌های اجتماعی وجود ندارد و طبقات کاملاً منفک از یکدیگر می‌باشند اما در دولت‌های رفاه، درجه بالایی از تقاطع و پیوند رتبه‌ای در بعضی از ابعاد موقعیت‌های اجتماعی بروز می‌نماید (همان ۹۰-۲۸۹).

انگل معتقد است که در این حالت نیز می‌توان عدم تقاطع را مانند تولید یک رتبه در نظر گرفت. و بدین ترتیب یک ماتریس اجتماعی را به نمایش گذاشت.

ماتریس اجتماعی

	بعد یک	High	Law
بعد دوم		T	U
	High (T)	TT	TU
	Low (U)	UT	UU

- 1- Rank Disequilibrium
- 2- Criss Cross
- 3- Rank Disagreement
- 4- Social Aggregate
- 5- Higher Order

در جوامع طبقاتی و رفاه، تفاوت در پیوند بین پایگاه‌ها بروز می‌کند. در جوامع طبقاتی هیچ پیوندی بین پایگاه‌ها وجود ندارد. اما اگر مواردی وجود داشته باشند که در یکی از ابعاد پایگاه دارای تقاطع باشند، پیوند بین آنها برقرار می‌شود.

		جوامع طبقاتی	
		T	U
T		TT	TU=0
U		UT=0	UU

		دولت‌های رفاه	
		T	U
T		TT=0	UT
U		UT	UU=0

تئوری تقاطعی مدعی است که هر چه تعداد پیوندها^۱ بین دو پایگاه در ساختار اجتماعی کم‌تر باشد، روابط بین اشغال‌کنندگان آن پایگاه‌ها نیز سست‌تر می‌گردد. در مقابل اگر با پیوند حداقل در یک بعد پایگاه شرایط برای ارتباط فراهم گردد، از میزان جدایی و گسستگی کامل بین افراد پایگاه‌ها به همان میزان کاسته خواهد شد (انگل، همان).

بر طبق تئوری رتبه‌ای چند بعدی، در شرایط عدم تعادل رتبه‌ای (سطح فردگرایانه) و عدم تقاطع پایگاهی (سطح ساختاری) انتظار می‌رود که جامعه مبتلا به تنش^۲ و تهاجم^۳ گردد. تهاجم و پرخاشگری به عنوان رویه‌ای که اعمال قدرت را بر دیگران منعکس می‌نماید و موجب ضربه زدن به هر آنکس و هر آنچه بر سر راه خودخواهی خود قرار می‌گیرد، تعریف شده و وسایل تنش و نابسامانی را در جامعه فراهم می‌آورد. انگل تئوری خود را با استفاده از مدل لاجستیک مورد بررسی تجربی قرار می‌دهد.

اسلومژینسکی از دیگر پژوهشگرانی است که با الهام از مدل هاب، مدل آماری تجزیه به مؤلفه‌های اصلی را برای ایجاد ناسازگاری پایگاهی به کار می‌برد. به عقیده وی استفاده از این مدل

1- Links

2- Tention

3- Aggression

مشکل تأثیرات متعامل پایگاه و ناسازگاری پایگاهی را حل می‌نماید. مؤلفه‌های اصلی با ایجاد بردارهای عمود بر هم و یا ایجاد عامل‌های پایگاه اجتماعی و ناسازگاری پایگاهی بطور مستقل از یکدیگر، اثر پایگاه را بر ناسازگاری پایگاهی حذف می‌نماید. اسلومژینسکی در مطالعه خود نشان می‌دهد که اولاً ناسازگاری پایگاهی امری متداول در جوامع امروزی است و ثانیاً در کنار عوارض نامطلوب روانی و اجتماعی، با ایجاد تفکیک اجتماعی و ازدیاد مواضع میانی به برابری اجتماعی در سطح کلان و گرایشات مختلف و مدارای اجتماعی و تحرک بیشتر در سطح خرد منجر می‌گردد (اسلومژینسکی ۱۹۸۹).



نتیجه‌گیری:

در این مقاله ناسازگاری پایگاهی به عنوان یکی از با اهمیت‌ترین نتایج تحولات در جوامع معاصر معرفی گردید. بدین جهت پس از بحث از تغییراتی که در جوامع معاصر منشأ بروز بنیان‌های گوناگون برای نابرابری و به دنبال آن ناسازگاری پایگاهی گردیده است و با مروری کوتاه بر بحث‌ها و مجادلات نظری و روش‌شناختی آن، آخرین ملاحظات نظری و روش‌شناختی آنرا مورد توجه قرار داده و نشان داده شد - که هر چند بیشتر تحقیقات در این حوزه در سطح فردگرایانه و یا عدم تطابق رتبه‌های یک واحد اجتماعی و بدون در نظر گرفتن عامل‌های دیگر اجتماعی صورت پذیرفته است، اما می‌تواند در عین حال به عنوان مفهومی رابطه‌ای نیز مطرح گردد. بدین ترتیب که نقش این عدم تطابق در شبکه تعاملات اجتماعی و در هماهنگی با رتبه‌های متفاوت کنشگران دیگر در نظر گرفته شود و پیامدهای ویژه آن مورد بررسی قرار گیرد. یعنی علاوه بر تقابل و تعامل موقعیت‌ها و مواضع اجتماعی گوناگون، ناسازگاری پایگاهی واحدهای اجتماعی گوناگون در یک موقعیت خاص نیز در تقابل، تعامل و شبکه روابط متقابل مدل‌سازی شده تا از این رهگذر، نتایج خواسته و ناخواسته آن به تصویر کشیده شود. همان گونه که در ادبیات این حوزه مطرح است، افراد گوناگون با ناسازگاری پایگاهی و تفاوت در ابعاد گوناگون موقعیت و موضع اجتماعی، معمولاً خود را با بعد بالاتر پایگاه شناخته و معرفی می‌نمایند، در حالی که دیگران آنها را با رتبه پائین‌تر، مورد ارزیابی قرار می‌دهند و در نتیجه موقعیت اجتماعی پائین‌تری را در سلسله مراتب اجتماع به آنها نسبت می‌دهند. این فاصله و شکاف بین پایگاه ذهنی منتسب بخود و پایگاه عینی پذیرفته شده اجتماعی، در روابط با دیگران خود را متجلی ساخته و باعث بروز جهت‌گیری‌های رفتاری - از تهاجم و ضدیت تا انزوا و فاصله گرفتن - می‌شود. چنانچه هم اکنون نیز می‌توان بسیاری از تحولات در ساختارهای اجتماعی و ذهنی و فکری جامعه را به فاصله گرفتن آرمانهای ذهنی و فرصت‌های عینی طبقات متوسط فرهنگی و توقع و انتظارات این گروه از موقعیت خود و عدم اجابت آن از طرف جامعه نسبت داد.

علاوه بر این، ناسازگاری پایگاهی در سطوح مختلف جامعه نیز دارای کاربرد می‌باشد. این مفهوم می‌تواند در سطح کلان نشانگر وجود جامعه‌ای با طبقات کاملاً منفک و نظامی کاملاً نابرابر بوده و یا در مقابل جامعه‌ای با تفکیک و تمایز بیشتر و با درجه بالایی از پیوند و ارتباط در بین بعضی از ابعاد موقعیت اجتماعی و در نتیجه نابرابری کمتر را به نمایش گذارد.

نهایتاً ناسازگاری پایگاهی مفهومی است که می‌تواند در سطوح مختلف نظام اجتماعی - کلان - میانه - خرد و بصورت مجزا و فردگرایانه و یا بصورت رابطه‌ای و تعاملی در نظر گرفته شود و با توجه به عمومیت آن در اکثر جوامع که تحقیقات بیشمار مؤید آن بوده است و تأثیری که بر جهت‌گیری اعمال و رفتار چه در سطح فردی و چه در سطح جمعی دارد، شایسته است که با دقت و موشکافی بیشتر، مورد بررسی و مذاقه قرار گرفته و پژوهشهای جامع و گسترده‌تری را بخود اختصاص دهد.

منابع

تأمین - ملوین، جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابری اجتماعی، ترجمه عبدالحسین نیک گهر - نشر توتیا - ۱۳۷۳

چلبی مسعود، جامعه‌شناسی نظم، تهران، نشر نی، ۱۳۷۵.
چلبی مسعود - آزاده منصوره اعظم "عدم تناسب در ابعاد پایگاه اجتماعی و پیامدهای روانی و اجتماعی آن" مجله نامه علوم اجتماعی - شماره ۱۶ - پاییز و زمستان ۱۳۷۹.

کلمن جیمز، بنیادهای نظریه اجتماعی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.
گراب ادوارد جی، نابرابریهای اجتماعی، ترجمه محمد سیاهپوش و احمد غروی‌زاد، تهران انتشارات نشر معاصر، ۱۳۷۳.

لازارسفلد پل، بینشها و گرایشهای عمده در جامعه‌شناسی معاصر، ترجمه غلامعباس توسلی، تهران، امیرکبیر ۱۳۷۰.

مقدس علی‌اکبر، ساختار شغلی و تحرک اجتماعی در استانهای فارس و کهگیلویه و بویر احمد، پایان نامه دکتری، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۴.

- Argylie M. 1994 "The psychology of social class" London: Routledge.
- Bacharach, Samuel & et al 1993 "status inconsistency in organization: from social Hierarchy to stress" Journal of organizational Behavior, vol. 14:21-36.
- Berger J. et al 1992 "Status inconsistency in Task situation : A test of four status processing principles" A.S.R. Dec: 843-855.
- Blalock Hubert 1966 "The Identification problem and The Theory Building : The case of status inconsistency" A.S.R. vol. 31:51-61
- Brown wagne & et al 1988 "Measuring status inconsisancy more Trouble than it's worth?" sociological perspective vol. 31, no 2, Apr: 213-237.
- Burdieu, Pierree, 1994 "Distinction: A social critique of the judgement of taste", Translated by Richard nice, London, Routledge.
- Bradley, Harriet 1996 "Fractured Identities: changing pattern of Inequality", Cambridge, polity press.
- Breen, Richard & et al, 1995 "class stratification" London: Harvester wheat sheaf.
- Dressler, w.w 1988 "Social consistency and psychological distress" Journal of health and social behavior, 29, 1 mar: 79-91.
- Engle u 1988 "Status Inconsistency and criss cross in an Adolescent society" international sociology vol. 3 No. 3 Sep: 283-300.
- Goldthorp, John, 1996 "Class Analysis and the reorientation of class theory : the case of persisting differential in educational attainment" B.J.S, vol. 47, No. 3, Sep : 481-507.
- Hartman, M, 1974 "On the definition of status inconsistency" A.J.S vol. 80, No. 3, Nov : 706-721.

- Hope, Keith 1975 "Models of status inconsistency and social mobility effects" ASR, vol. 40, June : 322-343.
- Hornunge, Carlton 1977 "social status, status inconsistency and psychological stress" ASR, vol. 42, Agu : 623-638.
- Kline, Poul, 1994 "An easy guid to factor analysis" London and New York : Routledge.
- Lenski G, 1954 "Status crystallization : a non vertical dimension of social status" ASR, vol. 19 : 405-413.
- 1956 "Social participation and status crystallization" ASR vol. 21 : 458-464.
- Lockwood, David 1982 "Source of variation in working class images of society" in class, power and conflict: classical and contemporary debates, edited by giddens and Hell, London, Macmillan: 359-373.
- Matras Judah, 1984 "Social inequality, stratification and mobility" New jersey, prentice Hall.
- Rossides, Paniel, 1976 "The American class system: An introduction to social stratification" Boston Houghton imffin.
- Shrum, Wesley 1990 "Status Incongruence among Boundary spanners : Structure, Exchange and conflict" ASR, 55 , 4 , Ague: 496-511.
- Slomezynski K. 1989 "Effects of status inconsistency in the intellective process: The United State, Japan, and Poland" in cross nationall research in sociology ediled by Melvin, Kohan, London: stage, 148-166.
- Smith, DR 1996 "The career of status crystallization : A sociological odyssey" sociological research online vol. 1, No. 3.



شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني